

ضحاک ، فقط بنام يك شاه ، نفرین میکرد . این پیکار با خدا ، حتی بود که ایرانی از فرهنگ سیمرغی داشت ، چون ایرانی ، خود را فرزند او میدانست . ایرانی ، حق داشت با خدا بجنگد ، چون هم ارج خدا بود . ولی موبدان ، او را از فرزندی سیمرغ ، انداخته بودند ، و از این رو ، حق و گستاخی او را به پیکار با خدایان ، از او گرفته بودند . ایرانی تا خود را فرزند سیمرغ میشمرد ، از پیکار با هیچ خدائی نمیترسید . ولی از روزیکه دیگر از فرزندی سیمرغ ، انداخته شد ، هر مستبدی و قلدری و خونخواری و دیکتاتوری و ولی فقیهی ... خود را بنام خدائی همگوه با میتراس = ضحاک ، براو مسلط ساخت . میتراس ، خدائی بود که خشم خود را در زیر مهر ، پنهان میکرد ، و این يك مکر بود . همین مکر که نام حکمت هم پیدا کرد ، کار همه خدایان نوری شد .

پس جشن ، يك واقعه تاریخی نیست که گرد يك شخص بچرخد ، بلکه گوهر و ذات زندگی اجتماعی و کیهانی است . جشن ، همآفرینی همه گیتی و همه اجتماع باهمست . در فرهنگ ایران ، خلاقیت ، متمرکز در يك شخص یا اراده نبوده است ، بلکه همه جهان ، باهم ، همه جهان را میآفریندند . همه اجتماع باهم ، بهشت را میآفریدند . و از آنجا که سیمرغ ، خوشه هستی بود ، تخمی که همه جهان میشد ، سبب میشد که زندگی بطور کلی ، مقدس شمرده شود . این بود که آزرردن يك جان ، همان خشم و پرخاش و تجاوز و هتک قداست به کل ( به سیمرغ ) بود . و سیمرغ ، تنها جنگی را که روا میدانست ، پیکار دفاعی برضد آزارندگان زندگی بود . جنگ ایدئولوژیکی و دینی و طبقاتی و نژادی و ... همه را طرد میکرد . جهاد ، مطرود و منفور و ضد فرهنگ ایران بود . فقط باید از زندگی بطور کلی ، دفاع کرد . به هیچ روی نباید ، آزرردن هیچ جانی را پسندید . پسندیدن آزار یکی به دیگری ، از هرکسی و هر حزبی و طبقه و ملتی و امتی باشد ، همداستانی با آزارنده و ضدیت با سیمرغ ( جانان ) بود . از این

رو داستان ضحاک ( که در واقع میترای زرتشتی هاست ) بیان هتک قداست جان بود ، که در فرهنگ ایران برترین گناه شمرده میشد . همه جانها باید مقدس شمرده شوند ، چه یهودی باشد چه مسیحی چه بودائی ، چه زرتشتی ، چه کافر چه مشرک ، چه بهائی چه بی نوا و چه با نوا . و ضحاک که میترای زرتشتیان شده بود ، با بریدن با کارد ( چقو = چاک دادن = شق کردن ) ، جهان را میآفرید . قربانی خونی ، که نماد بریدن و کشتن و خونریختن بود ، بنیاد دینش بود . در آغاز ، زنخدایان ( آرمیتی و سیمرغ باهم ) کوشیدند تا میتوانند او را از قربانی خونی باز دارند ، و قربانیها را بکاهند . این جریان در داستان ارمائیل و گرمائیل در شاهنامه بازتابیده شده است . ارمائیل که « ارم + ایل » باشد ، همان آرمیتی ، زنخدای زمین است و گرمائیل که « گرم + ایل » باشد ، سیمرغ است ، چون سیمرغ خدای گرمی است و گرم ، نه تنها همان غرم ( بز کوهی ) است ، بلکه رنگین کمان نیز هست که هردو خود سیمرغند . از اینگذشته نام کرمانشاه ، گرماسین بوده است که « گرم + سین » میباشد و هردو واژه ، سینا و سیمرغند . در این داستان ، قومی که از خونخواری ضحاک نجات می یابند ، گُردها هستند . علت نیز اینست که کردها زمانها دراز ، استوار در همان دین سیمرغی باقی ماندند . از این رو نیز امروزه ، فرهنگ واژه های کردی ، گنجینه ای گرانبها برای یافتن واژه های فرهنگ زنخدائیسست ، که در فارسی و متون اوستائی و پهلوی ، به همت موبدان ، ریشه کن شده است .

در اینجاست که سیمرغ ، در برابر این هتک قداست جان ، اعتراض و طغیان میکند . این حق به طغیان و سرکشی و اعتراض به گزند رسانی به زندگی ، يك حق بنیادی سیمرغی بوده است . فرانک که در شاهنامه مادر فریدون خوانده میشود ، کسی جز خود سیمرغ نیست ، و کل ابتکار این طغیان برضد ضحاک از اوست . به سیمرغ ، نامهای گوناگون میدادند ، تا هویت او را ناپیدا و غیر

مشخص سازند. این نامها، شخصیت های جداگانه و مستقل میشدند، تا نشانی از سیمرغ نداشته باشند. فرانک، همان واژه FRANK در اوستاست که به معنای مردم نافرمان و اصل سرکش است. وهمین واژه است که امروزه به شکل «فراز + سرفراز» در آمده است. سرفراز هم به معنای سربلند و گردنکش است، و به ویژه مردم، روز سوم هرماهی را «سرفراز» میخوانده اند که روز «ارتا» میباشد، و در سنگ نبشته های هخامنشی، بسیار از او نام برده میشود، و این همان «اشا» است که در فرهنگ مجموعه الفرس، به معنای گستاخی آمده است. و مصحح از آن سر در نمیآورد، چون زرتشتی ها این واژه را به راستی = نظم (ضد سرکشی) ترجمه میکنند. البته برای فریدون، پدری نیز تعبیه میکنند که فقط فرانک او را میشناسد و نام این پدر، اس وای athvoya است. ولی این آس + وایو، باز، کسی جز خود سیمرغ نیست. آس، مورد میباشد و مورد را موته و موتک هم مینامند و موته، سعد است که مشتری = سیمرغ = میترا میباشد و موتک، زهره یا رام هست. از اینگذشته، موتی، شراب انگوربست که در جشن مینوشند. و وایو نام رام میباشد. پس هم مادرو هم پدر ساختگی فریدون، خود خانم سیمرغست. این گونه جعلیات، شیوه متداول در ادیان نوری بوده است. حقانیت به سرکشی، از سیمرغست. اینست که فرانک، فریدون شیر خوار را پس از سه سال که نزد آرمیتی (گاو برمایون) بود، به کوه البرز می برد. در نسخه های مختلف شاهنامه، روایات گوناگون میآید، و بخوبی رد پای آن باقیست که فریدون را در کوه البرز به سیمرغ میسپارد و در اینجاست که فریدون، ندای سرکشی برضد ضحاک را بلند میکند. و کاوه ای که بر داستان افزوده اند، کسی جز خود فریدون نبوده است که حقانیت سرکشی به آزارنده زندگی را دارد. و اگر به روایتی که در شاهنامه در باره جشن مهرگان میآید نگریسته شود، دیده میشود که این مادر

فریدون (فرانک) است که دوهفته جشن مهرگان را برپا میکند. علت هم اینست که جشن ساز در فرهنگ ایران، فقط و فقط سیمرغ بوده است. جشن نوروز و جشن سده و جشن مهرگان و سایر جشنهای ایران همه به سیمرغ باز میگردند. در اثر نسبت دادن جشنهای ایران به این و آن، معنای جشن، بکلی مسخ و مُثله ساخته شده است، و همین، علت اصلی از بین رفتن جشنهای ایران بوده است. و باز زائی فرهنگ ایران، با بازگشت جشن های ایران، به همان معنای اصلیش، ممکن میگردد. و گرفتن جشن های پیشین ایران، بدون دانستن معنا و فلسفه وجودیشان، جانی به کسی نخواهد بخشید و اثری در نیرومند سازی «خودباشی ایرانی» نخواهد داشت.